

ابولؤلؤ، از مدینه تا کاشان

عبدالرحیم قنوات

چکیده: ◀

ابولؤلؤ اسیری ایرانی بود که در سال ۲۳ هجری خلیفه دوم، عمر را در مسجد مدینه ترور کرد و بلافاصله خود را کشت. قرن‌ها بعد آرامگاهی منسوب به او در شهر کاشان به وجود آمد و شخصیت تازه‌ای از او در اذهان کسانی که در آن شهر می‌زیستند شکل گرفت. این مقاله به ابولؤلؤ و کار او می‌پردازد و شکل‌گیری آرامگاه و هویت تاریخی جدید او را بر اساس متون و منابع تاریخی بررسی می‌کند.

«عضو هیأت علمی دانشگاه فردوسی مشهد»

ابولؤلؤ از
مدینه تا
کاشان



فیروز که به کنیه‌اش ابولؤلؤ مشهور شده، همان است که در ذیحجه سال ۲۳ هج خلیفه دوم عمر بن خطاب را در مسجد مدینه با خنجرى مورد حمله قرار داد. خلیفه بر اثر این حمله زخمی برداشت که منجر به فوت او گردید. ابولؤلؤ در جریان حمله به خلیفه، یک، شش یا به قولی ۹ تن را کشت و ۶ تن را نیز زخمی کرد و خود نیز برای فرار از عقوبت، با همان خنجر خودکشی کرد (ر.ک: طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۱۹۱؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۲۱؛ ابن سعد، الطبقات، ج ۳، ص ۲۵۷؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۲، ص ۲۰۹). برخی نیز گفته‌اند او را دستگیر کردند و به قتل رساندند (ابن طقطقی، الفخری، ص ۱۳۱).

در مورد ملیت ابولؤلؤ دو نظر ابراز شده: برخی او را حبشی دانسته‌اند، ولی بیشتر مورخان وی را ایرانی می‌دانند. اما در این که وی از کدام شهر ایران بوده نیز دیدگاه‌ها یکسان نیست: بر اساس روایتی مشهور وی از اهالی نهاوند بود (طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۱۳۶؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۲۰). برخی او را از اهالی همدان و از دهی به نام شهرآبادجرد دانسته‌اند (مجهول المؤلف، مجمل التواریخ و القصص، ص ۲۸۰) به گفته نویسنده همین کتاب، نویسنده‌ای اصفهانی نیز ابولؤلؤ را از مردم فین کاشان دانسته است (همانجا).

درباره دین او نیز اختلاف نظر وجود دارد: برخی او را نصرانی (طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۱۹۰؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۲، ص ۲۰۹) و برخی نیز او را زرتشتی دانسته‌اند (مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۲۰) نویسنده مجمل التواریخ و القصص [گفته] که "از... قاشان بود از دیهی فین و بر گبرکی باستاد" (ص ۲۸۰).

ابولؤلؤ صنعتگری ماهر بود و آهنگری، نقاشی، نجاری و آسیاسازی می‌دانست (طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۱۹۱). او به همراه زن و دختر خردسالش به اسارت مسلمانان درآمد و غلام مغیره بن شعبه شد. خلیفه، عمر بن خطاب، اجازه ورود ایرانیان را به مدینه نمی‌داد، ولی مغیره بن شعبه، مهارت‌های ابولؤلؤ را با خلیفه در میان نهاد و گفت: فنونی که او می‌داند، برای مردم مدینه مفید است، بنابراین از او خواست اجازه دهد وی را به مدینه بیاورد. عمر پذیرفت و

ابولؤلؤ همراه خانواده‌اش به مدینه رفت (مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۲۰). مغیره مقرر کرده بود ابولؤلؤ کار کند و از درآمد خود مبلغی را به او بدهد. عموم مورخان آورده‌اند که ابولؤلؤ چند روز پیش از حمله به عمر، در بازار مدینه از زیادی سهمی که مغیره از درآمد او می‌گرفت به خلیفه شکایت برد، ولی عمر شکایت او را نپذیرفت و در عوض از او خواست برایش آسیابی بسازد. ابولؤلؤ نیز در جملاستی کنایه‌آمیز خلیفه را تهدید به قتل کرد و چند روز بعد در مسجد مدینه تهدید خود را عملی ساخت.

درباره اینکه ابولؤلؤ در ترور خلیفه چه انگیزه‌ای داشته سه نظر وجود دارد:

۱. به دلیل اینکه خلیفه به شکایت ابولؤلؤ رسیدگی نکرد، او تصمیم به قتل خلیفه گرفت و سرانجام این تصمیم را عملی ساخت.
۲. کینه ابولؤلؤ به خلیفه دوم به سبب فتح ایران توسط او بود. از این رو تصمیم به قتل وی گرفت.

۳. نظر خاصی نیز وجود دارد مبنی بر اینکه بزرگان قریش که از سختگیری‌های عمر آزرده بودند، نقشه قتل خلیفه را کشیدند و ابولؤلؤ را وا داشتند این نقشه را عملی کند (یوسفی اشکوری، "ابولؤلؤ" دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ص ۱۹۹ به نقل از Iranica ۱۳۳۴).

از میان این انگیزه‌ها، مورد سوم تنها یک گمان است که اثبات آن بسیار دشوار است و به راحتی ممکن نیست. انگیزه اول مطمئناً در تصمیم ابولؤلؤ مؤثر بوده است اما نمی‌تواند به تنهایی موجب تصمیم او به قتل خلیفه شده باشد. به این دلیل که اگر ابولؤلؤ از دست ارباب خود به آن اندازه ناراحت بوده که تنها به خاطر آن دست به قتل کسی بزند که به شکایت او رسیدگی نکرده، معقول‌تر آن بود که به جای خلیفه، ارباب خود را مورد حمله قرار دهد. اما انگیزه دوم مسلماً قابل توجه است و چه بسا بتوان شواهدی برای اثبات آن به کار گرفت:

الف) گزارش کرده‌اند که وقتی بعد از جنگ نهاوند (سال ۲۱هـ.ق) اسرای نهاوند را به مدینه آوردند، ابولؤلؤ که به شدت ناراحت بود، بر سر تک‌تک کودکانی که در میان اسرا بودند، دست می‌کشید و می‌گفت: عمر جگرم را خورد (طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۱۳۶؛ ابن اثیر، الکامل، ج ۲، ص ۱۸۶).

ب) برخی ارتباط‌هایی که ابولؤلؤ در مدینه با سایر عناصر ایرانی از جمله: هرمزان، فرماندار سابق خوزستان، داشت به عنوان شاهدی بر توطئه گروهی آنان علیه خلیفه دانسته‌اند (در این باره ر.ک: طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۲۴۳).

تا اینجا می‌توان نتیجه گرفت که فیروز (ابولؤلؤ) اسیری ایرانی (نهادندی، همدانی یا کاشانی) و نصرانی یا زرتشتی بود که با انگیزه‌های شخصی و ملی، خلیفه دوم را به قتل رساند.

بلافاصله بعد از درگذشت خلیفه، فرزند او عبیدالله برای قصاص خون پدر خود، همسر ابولؤلؤ، دختر خردسال او، مردی به نام جفینه که از هالی حیره بود، دو فرزند او و هرمزان، فرماندار سابق خوزستان را که مسلمان شده بود و در مدینه زندگی می‌کرد به قتل رساند. عبیدالله می‌گفت: «باید همه ایرانیان را به جای پدرم کشت» (مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۸۹) و این ناشی از آن بود که وی قتل پدر خود را توطئه‌ای طراحی شده توسط ایرانیان می‌دانست.

وقتی عثمان به خلافت رسید، بلافاصله عبیدالله بن عمر را دستگیر کرد تا وی به اتهام قتل هرمزان که مردی مسلمان بود و نامش در دیوان مسلمین ثبت شده بود، قصاص شود، ولی به زودی با حيله‌ای فقهی وی را آزاد کرد و از مجازات او سر باز زد. امام علی (ع) به عثمان اعتراض کرد و سوگند خورد که هرگاه قدرت داشته باشد، عبیدالله را به جرم قتل مردی مسلمان (هرمزان) قصاص خواهد کرد. به همین دلیل بود که بعدها وقتی امام به خلافت رسید، عبیدالله که از عزم امام با خبر بود، به معاویه پیوست و در جنگ صفین به جنگ امام آمد (مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۹ - ۳۷۸).

از همه اینها که گفتیم نه حمایت امام علی (ع) از ابولؤلؤ و نه مسلمان بودن و به نحو اولی شیعه بودن وی برداشت می‌شود. آنچه نیز امام را به تعقیب عبدالله بن عمر واداشت این بود که وی بدون دلیل و تنها بر اساس گمان خود، چندتن، از جمله مردی مسلمان را به قصاص یک تن کشته بود و این به لحاظ شرعی عملی مجرمانه تلقی می‌گردید ک هیچ کس - حتی عثمان - را در نادرستی آن تردیدی نبود.

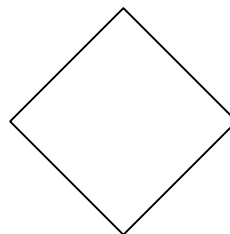
اکنون به این پرسش مهم می‌رسیم که چه عواملی باعث شد تا قرن‌ها بعد، در نقطه‌ای از خاک ایران (کاشان) مقبره‌ای به نام ابولؤلؤ برپا شود و وی مسلمانی مجاهد، صحابی پیامبر(ص) و شیعه علی(ع) معرفی شود؟ (ر.ک: عصیری، سیدمجتبی، جزوه آسیاب تبری، ص ۸۲، متن "زیارتنامه حضرت شجاع‌الدین فیروز ابولؤلؤ". این متن در آرامگاه منسوب به ابولؤلؤ نیز نصب شده است).

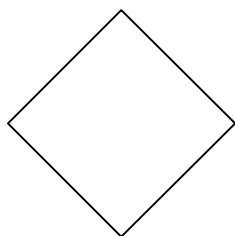
در پاسخ این پرسش باید اشاره کرد که کاشان (در کنار شهرهایی مانند: قم، ساوه، بیهق و ری) یکی از قدیمی‌ترین شهرهای شیعه نشین ایران بوده است. یاقوت حموی درباره این شهر آورده است که: «اهلها کلهم شیعه امامیه» (معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۹۶). البته باید به این نکته توجه داشت که تشیع رایج در این شهر، در سده‌های میانه تا حدودی با عقیده غلات درهم آمیخته بود و تجلیات چنین تفکری بود که برخی نویسندگان غیر شیعی را بر می‌آشفت و بر آن می‌داشت تا با کلماتی تند درباره کاشانی‌ها سخن بگویند (ر.ک: همو و نقل قولش از کتاب ابوالعباس احمد بن علی بن بابیه کاشانی، نیز ر.ک: اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۱۶۶). نکته جالب اینکه قم، که کاشان خود جزئی از آن به شمار می‌آمد و در همان روزگاران نیز یکی از مراکز علمی تشیع بود، از این بابت متفاوت بود و علمای این شهر به شدت با رواج اندیشه‌های غالیه در میان شیعیان مبارزه می‌کردند، به نحوی که از طرف غالیان با لقب سرزنش‌آمیز «مقصره» خوانده می‌شدند (مدرسی طباطبایی، مکتب در فرآیند تکامل، ص ۵۱). یعنی کسانی که به مقام واقعی ائمه آگاهی نداشته و در این باره دچار کوتاه‌فکری و قصور ادراک بوده‌اند (اشعری قمی، المقالات و الفرق، ص ۶۱) به نظر می‌رسد در چنین زمینه‌ای برخی روایت‌ها و گزارش‌های تاریخ به نحوی در بخشیدن هویتی تازه به ابولؤلؤ و کار او مدد رسان شدند و سرانجام منجر به شکل‌گیری آرامگاهی به نام او گردیدند:

۱. نخست آن روایت که ابولؤلؤ را از مردم فین کاشان می‌دانست. تصور بازتاب روایتی که در آن قاتل خلیفه دوم، همشهری کاشانی‌ها معرفی شده بود، در جامعه آن روز این شهر چندان دشوار نیست.

۲. از طرف دیگر به نظر می‌رسد آن مردم، گزارش‌های تاریخی را که حاکی از پیگیری امام علی (ع) برای قصاص عبیدالله بن عمر به جرم قتل هرمزان (یکی از متهمان ترور خلیفه دوم) بود، شنیده بودند و ظاهراً آن را ناشی از موافقت امام با ترور خلیفه تلقی می‌کردند.

به نظر می‌رسد چنین روایت‌هایی در آن فضای مناسب، هویتی جدید به ابولؤلؤ و کار او بخشیده است. در تلقی جدید از شخصیت ابولؤلؤ، وی مسلمان، صحابی پیامبر و شیعه امام علی (ع) نامیده شد و لقب باباشجاع‌الدین گرفت که ناظر به جسارتی بود که در اقدام به قتل خلیفه از خود نشان داده بود (ر.ک: به زیارت‌نامه پیشگفته و اوراق دیگر جزوه آسیاب تبری) و از طرف دیگر این موضوع منجر به آن شد که بنای یادبودی به نام او شکل گیرد و این بنا اندک‌اندک آرامگاه او خوانده شد و به زیارتگاهی تبدیل گردید. برای به وجود آمدن آرامگاهی به نام ابولؤلؤ نمی‌توان تاریخی دقیق معین کرد اما اگر فرض کنیم که دادن لقب بابا شجاع‌الدین به او و شکل‌گیری این آرامگاه، در زمانی نزدیک به هم رخ داده باشد، می‌توان نتیجه گرفت که تاریخ این بنا نمی‌تواند از سده پنجم هجری قدیمی‌تر باشد. به این دلیل که متون تاریخی، کاربرد لقب «بابا» را برای بزرگان و مشایخ، قبل از این تاریخ ثبت نکرده‌اند و اولین بار در این سده است که چنین لقبی به کار گرفته می‌شود (کوپریلی، «بابا»، دانشنامه جهان اسلام، ج ۱، ص ۳۰). اما قدیمیترین سند تاریخی این بنا، تاریخ حک شده بر سنگ قبر منسوب به ابولؤلؤ است که سال ۷۷۷هـ.ق را نشان می‌دهد («ابولؤلؤ»، دایره‌المعارف تشیع، ج ۱، ص ۴۳۷). بر این اساس این آرامگاه حداقل ۶۵۰ سال قدمت دارد. از این سنگ قبر گذشته، گنبد مخروطی موجود





بنا نیز به سبک دوره ایلخانی ساخته شده و تاریخی مشابه دارد. زیرا می‌دانیم ایلخانیان از نیمه سده هفتم تا نیمه سده هشتم هجری حکومت می‌کردند (باسورث، سلسله‌های اسلامی جدید، ص ۴۸۰ - ۴۷۹). بر سنگ قبری دیگر که در یکی از طرفین ایوان کوچک ورودی مرقد قرار دارد و متعلق به عزالدین بن حسین... از نوادگان امام سجاد(ع) است، تاریخ ۹۴۶ هجری قمری حک شده است و این نشان می‌دهد این بنا در دهه‌های آغازین حکومت صفویه رونقی داشته است و این رونق به حدی بوده است که جنازه امامزاده مذکور را در آن دفن کرده‌اند. آرامگاه منسوب به ابولؤلؤ بعدها در دوره قاجار هم مورد توجه و مرمت قرار گرفت: بر کتیبه سر در بنا، تاریخ ۱۲۱۰ هجری قمری ثبت شده که سال پایان تعمیرات آن در دوره حکمرانی حسینعلی خان برادر فتح‌لیشا قاجار در کاشان است («ابولؤلؤ» دایرة المعارف تشیع، ج ۱، ص ۴۳۷). بر اساس همین پیشینه بوده است که ساختمان مقبره ابولؤلؤ در سال ۱۳۵۴ شمسی در فهرست بناهای تحت حمایت میراث فرهنگی نیز ثبت شده است.

برپاکنندگان این آرامگاه البته با مشکلاتی نیز مواجه بوده‌اند که احتمالاً مهم‌ترین آنها توجیه این نکته بوده که جنازه ابولؤلؤ که در مدینه به خاک سپرده شد، چگونه سر از کاشان درآورد. آنان در این باره روایاتی ساختند که بر زبان‌ها افتاد و بعدها بعضی منابع دست دوم و سوم هم سر در آورد: نخست این‌که گفتند: ابولؤلؤ بعد از قتل خلیفه از مدینه گریخت و به کاشان آمد و همین‌جا درگذشت و به خاک رفت (خواندمیر، حبیب‌السیر، ج ۱، ص ۴۸۹) در برخی منابع مزبور، چنین آمده که این، امام علی(ع) بود که ترتیب این فرار را داد (ر.ک: عصیری، آسیاب تبری، ص ۲۳ به بعد) اما

روایتی دیگر که در توجیه وجود آرامگاه ابولؤلؤ در کاشان، پرداخته شد (و نگارنده خود آن را به صورت شفاهی شنیده است) این است که بعد از به خلافت رسیدن امام علی(ع) کاشانی‌ها کسانی را به مدینه فرستادند و از آن حضرت خواستند جنازه ابولؤلؤ را به کاشان بفرستد و آن حضرت نیز چنین کردند.

روشن است که چنین روایت‌هایی را هیچ اصل و اساسی نیست و شاهد آنکه در هیچ یک از منابع تاریخ اسلام اعم از شیعی و سنی که در سده‌های آغازین هجری تألیف شده‌اند، از چنین حرف و حدیث‌هایی نشانی نیست.

به هر حال در چنین زمینه‌ای، چنین روایت‌هایی نادرست، مورد قبول برخی قرار گرفت و گاه با تأییداتی نیز همراه بود و گروهی کوشیدند به ترور خلیفه دوم، ماهیتی شیعی ببخشند و امام علی(ع) و برخی شیعیان را دخیل در آن و حامی ابولؤلؤ معرفی کنند (ر.ک: عصیری، آسیاب تبری، ص ۲۰ به بعد) آنان به این صورت تهمتی را بر امام بستند که در طول تاریخ، دشمنان نیز به او نبسته بودند. در توضیح این نکته باید گفت که پس از قتل خلیفه سوم، عثمان بن عفان، امویان و گروهی دیگر از مخالفان، امام علی(ع) را به دخالت در خون خلیفه مقتول، متهم و به این بهانه، دو جنگ خانمان‌سوز جمل و صفین را بر او تحمیل کردند، اما نه آنان و نه هیچ یک از مخالفان آن حضرت در طول تاریخ به او نسبت دخالت در قتل خلیفه دوم و فراری دادن قاتل او را نداده‌اند.

◀ کتابنامه

- «ابولؤلؤ»، دایرة المعارف تشیع، زیر نظر احمد صدر حاج سیدجوادی و...، بنیاد اسلامی طاهر، تهران، ۱۳۶۶.
- اشعری قمی، سعد بن عبدالله ابی خلف، المقالات و الفرق، تصحیح محمد جواد مشکور، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۱.
- اصطخری، مسالک و ممالک، به اهتمام ایرج افشار، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸.
- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، تحقیق علی شیری، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۸۹.
- ابن سعد، الطبقات الکبری، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، دارالکتب العلمیه، طبع الاولی، بیروت، ۱۹۹۰.
- ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبای، الفخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۷.
- باسورث، کلیفورد، سلسله‌های اسلامی جدید، ترجمه فریدون بدره‌ای، مرکز بازشناسی اسلام و ایران، تهران، ۱۳۸۱.
- خواند میر، حبیب السیر فی اخبار افراد البشر، کتابخانه خیام، تهران، بی تا.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالتراث، طبع الثانی، بیروت، ۱۹۶۷.
- عصیری، سید مجتبی، آسیاب تبری، زندگینامه شجاع الدین فیروز ابولؤلؤ، بی تا، بی جا، بی تا.
- کوپرلی، فواد، «بابا»، دانشنامه جهان اسلام، حرف ب جزوه اول، زیر نظر احمد طاهری عراقی و...، بنیاد دایرة المعارف اسلامی، تهران، ۱۳۶۹.
- مدرسی طباطبایی، حسین، مکتب در فرآیند تکامل، ترجمه هاشم ایزدپناه، مؤسسه انتشارات داروین، نیوجرسی، ۱۳۷۴.
- مجهول المؤلف، معجم التواریخ و القصص، تحقیق ملک الشعراء بهار، کلاله خاور، تهران، بی تا.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسن، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق اسعد داغر، دارالهجره، چاپ دوم، قم، ۱۴۰۹.
- یاقوت الحموی، معجم البلدان، دارصادر بیروت، ۱۹۹۵.
- یوسفی اشکوری، حسن، «ابولؤلؤ»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، تهران، ۱۳۷۳.